

# دوست گل‌ها

«پس کار تو بوده؟»  
سرم را پایین انداختم. مامان خندید و گفت:  
«اشکال نداره پسر گلم، ولی از این به بعد،  
حواست به گل‌ها باشه، من دارم این‌ها رو  
هرس می‌کنم که طول عمر بیشتری داشته  
باشند».

خیالم راحت شد و به مامان کمک کردم.  
مامان گفت: «بیا خاک‌های گلدون‌ها رو عوض  
کنیم» با مامان آرام آرام خاک‌های گلدان‌ها را  
عوض کردیم و کمی هم کود به آن‌ها دادیم که  
از مامانم پرسیدم: «چرا این کار رو می‌کنیم؟»  
مامانم گفت: «این کار باعث زنده موندن و  
رشد بیشتر گل‌ها می‌شه».

بعد از آن روز، مامان برای من دوتا کاکتوس  
کوچک خرید که خیلی دوست‌شان دارم و هر روز  
از آن‌ها مراقبت می‌کنم و مواظب آن‌ها هستم.  
کم‌کم یاد گرفتم که چه جوری از گل‌های زیبا و  
رنگارنگ خانه مراقبت کنم.

در خانه، یک گلخانه‌ی کوچک داریم که پر  
از گل‌های رنگارنگ و قشنگ است. مامانم  
گل‌ها را خیلی دوست دارد و به آن‌ها رسیدگی  
می‌کند.

چند روز پیش، موقع توپ بازی، توپم به شاخه  
درخت بنجامین خورد و شاخه‌اش شکست.  
می‌ترسیدم اگر مامان آن را ببیند...

داشتیم به این چیزها فکر می‌کردم که مامانم  
گفت: «بیا خاک گلدون‌ها رو عوض کنیم»  
دستکش پوشیدم و رفتم کمک مامان، مامان  
با یک قیچی تیز و عجیب شروع به بریدن  
شاخه‌های رو به پایین، خشک و شکسته کرد.  
با ناراحتی به مامانم گفتم: «مامان... ببخشید  
که شاخه‌ی درخت بنجامین ات رو شکستم...  
حالا از دست من دلخوری و داری اون رو  
می‌بری؟»

مامانم اول با کمی  
اخم و جدی گفت:

حسین بازپور

الهام جمشیدی مهر

